

هست این قصه عجیب و غریب

کتاب موش و گربه

عرض از موش و گربه بزرگان



در خانه پسر خان

از نشریات کتابفروشی ادبیه

یادگار عبید زاکانا

کتاب
موش و کُرَبه

اثر طبع

عبدالکافی
از نشریات کتابفروشی ادبیه

تهران خیابان ناصر خسرو

قیمت مقطوع دیرال

آبان ماه ۱۳۳۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 اگر داری تو عقل و دانش و هوش
 بیا بشنو حدیث کُرَبه و موش
 بخوانم من برایت داستانی
 که در معنای آن حیران مانی



ای خردمند عاقل و دانا
 قصه موش و کُرَبه منظوم
 از قصای فلک یکی کُرَبه
 شکش طبل و سینه اش چوپر
 قصه موش و کُرَبه بر خوانا
 گوش کن همچو دُر غلطانا
 بود چون اژدها بکر مانا
 شیر دم و پلنگ چنگلانا
 (۲)

از غریوش بوقت غریدن
سر بر سقف چون نهادی پای
روزی اندر شرابخانه شدی

بر درنده شد بر اسنان
شیر از وی شدی گریزان
از برای شکار موشان



در پس ختم می نمود کین
ناگهان موشکی ز دیواری
سر بجم بر نهاده می نوشید
گفت کو کر به تا سرش بگنم

همچو دزدی که در بیابان
جست بر ختم می خروشان
مست شد همچو شیر غرآن
پوستش پر گنم ز کمانان

گرچه در پیش من چه سگ شاه
گرچه این را شنیدم نزد
ناگهان جست و موش را گرفت

که شود رو برو بمیدان
چنگ و دندان زدی بسوختان
چون پلنگی شکار کوختان



موش گفت که من غلام توام
مست بودم اگر گهی خوردم
گرچه گفت دروغ کمتر گوی
می شنیدم هر آنچه می گفتی

عفو کن بر من این کشتانان
که من را و آن خورند مستان
نشوم من فریب و مکران
(۴) اروادین مسلمانان

گر به آن موش را بگشت و بخورد
دست و رو را بگشت و مسح کشید
بار الها که توبه کردم من

سوی مسجد شدی حسرانا
و رد میخوانند بهیچو ملانا
نذر م موشش را بدندان



به این خون ناحق ای خلاق
آنقدر لایه کرد و زاری کرد
موشکی بود در پس منبر
شد گانی که گر به تائب شد

من تصدق دهم دامن نا
تا بحدی که گشت گریان
زود برد این خبر بوشانا
زاهد و عابد و مسلمان

بود در مسجد آن ستوده خصل
این خبر چون رسید بر موش
هفت موش گزیده برخاستند

در نماز و نیاز و افغانا
همه گشتند شاد و خندان
هر یکی که حسد او دهمان



بر گرفتند بهر گربه ز مهر
آن یکی شیشه شراب بدست
آن یکی طشتکی پر از گشمش
آن یکی طرفی از پیز بدست

هر یکی تحفه های آلوانا
و آندگر بره های بریانا
و آندگر یک طبق ز خرمانا
و آندگر ماست با کره و نانا

آن یکی خواجسته پلو بر سر
نزد گربه شدند آموشان
عرض کردند با هزار ادب

افشرد آب لیمو عثانا
باسلام و درود و احسان
کامی فدای رهت همه جان



لایق خدمت تو پیشگی
گربه چون مویشان بید بخوان
من گرسنه بسی بسیر کردم
روزه بردم بروزهای دیگر

کرده ایم ما قبول فرمانا
رزقکم فی السماء حقانا
رزقم امروز شد فراوانا
از برای رضای رحمانا

هر که کار حسد اکنذ بختین
بعد از آن گفت پیش فرمائید
موشکان جمله پیش میرفتند

روزش میشو دندوانا
قدمی چند ای رفیقانا
تشنان همچو بسد لرزانانا



تا که مان کر به جست بر موشان
بج موش گزیده را بگرفت
و بدین چنگ و دود بدن خکا
آن دو موش دگر که جان برود

چون مبارز بروز میدانا
بر یکی که حسد او ایلخانا
یک بدندان چو شیر غرانا
زود بردند حسه موشانانا

که چه بنشسته اید ای موشان
 پنج موش رئیس را بدرید
 موشکان را از این مصیبت و غم

خاکتان بر سر ای جوانان
 کُر به با چنگها و دندان
 شد لباس همه سیاهان

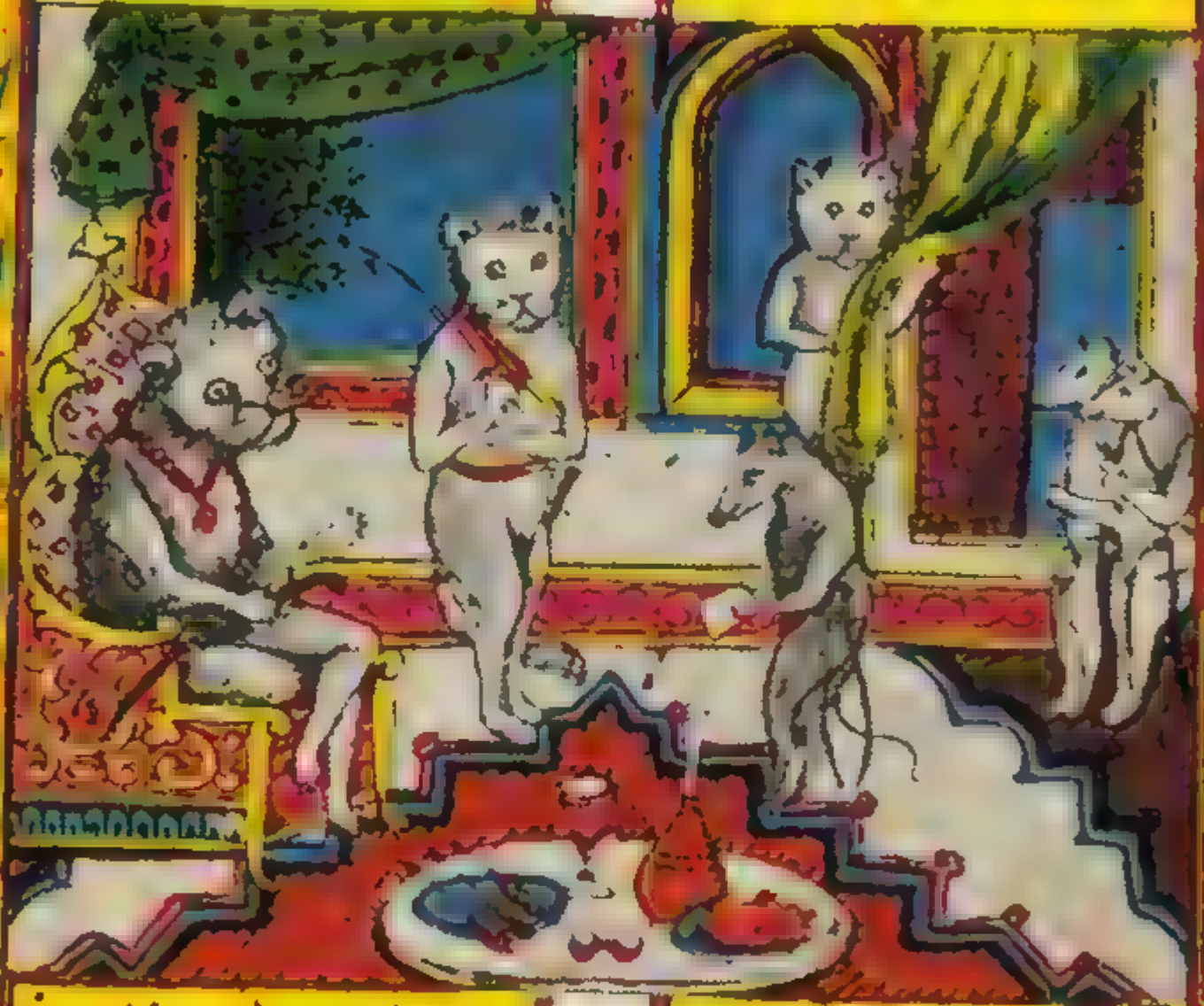


خاک بر سر کنان همی گفتند
 بعد از آن متفق شدند که ما
 تا بشه عرض حال خویش کنیم
 شاه موشان نشسته بود تحت

ای دروغ را پیش موشان
 میرویم پای تخت سلطان
 از ستمهای خیل کربانان
 دید از دور حسن موشان

بمه یکبار کردنش تعظیم
در به کرده است حلم بر ما
سالی یکدانه میگرفت از ما

کای تو شایسته بدو
ای شهنشاه اولم بقربان
حال حرصش شده فراوان



این زمان پنج چرخ میل
در دول چون بشاد خود گشتند
من تلافی بگره خواهم کرد
بعد یک هفته شکری آراست

چون شده تائب و مسلمان
شاه نسر مود کای عزیزان
که شود داستان بدوران
سیصد و سی هزار موشان

همه با نیزه و تیر و چنان
فوجهای پیاده و از میوه
چونکه جمع آوری لشکرش

همه با سیفهای بران
تیغها در میان جوانان
از خراسان ورشت یکید



به موسی وزیر سلر بود
سنت باید یکی ز ما برود
با سپاه تحت در خدمت
نوشکی بود ایچی ز قسیم

بوشمند و دلیر و فدا
ز دگر به بشهر کرمان
یا که آماده باش خندان
شده روانه بشهر کرمان

نرم نرمک بگرز به حالی کرد
خبر آورده ام برای شما
یا برو پایتخت در خدمت

که منم ایچی ز شایمانا
عزم جنت کرده شاه موشان
یا که آماده باش جنگا



گرز به گفتا که شاه که خورده
لیکن اندر خفا تدارک کرد
گرز به بای براق شیر شکار
شکر گرز به چون همتا شد

من نیایم برون ز کرمان
شکر معظنی ز کرمان
از صفایان ویزد و کرمان
داد فرمان بوی میدا

شکر موشها از راه کویر
در بنیایان فارس هر دو سپا
جنگ مغلوبه شد در آن اودی

شکر کربه از گهستانا
رزم دادند چون دلیران
هر طرف رستم نه جنگان



آفتد ر موش و کربه کشته شد
حمله سخت کرد و کربه چو شیر
موشکی اسب کربه را پی کرد
الله الله فتاد در موشان

که نیاید حساب آسانا
بعد از آن زد و بقلب موشان
کربه شد سر نکلون ز زینان
که بگیرد پهلوانان

موشکان طبل شادمانه زدند
شاه موشان بشد بفیل سوار
کر به راهرد و دست بسته بهم

بهر فتح و ظفر فراوان
شکر از پیش و پس خروشان
با کلاف و طناب و ریمان



شاه گفت با دارا ویزید
کر به چون دید شاه موشان را
همچو شیری نشست بر زانو
موشکان را گرفت و زد بر زمین

این سگ روسیاه نادان
غیرتش شد چو دیکت جوشان
گند آن ریمان بدندان
که شد ندی بخاک یکسان

شکر از یکطرف فراری ش
از میان رفت فیل و فیلسوار
بهست این قصه عجیب و غریب

شاه از یک جهت کز انا
مخزن و تحت و تاج و یوانا
یادگار عبید زاکانا



جان من پند گیر از این قصه
که شوی در زمانه شادانا
ایمیدار
غرض از موش و کُر به برخو اذن
مدعا فحش کن پر جانان
(۱۵)



اسی رد

۵۶